

(شرح حال ابن مقفع)

نشوونما و تربیت ابن مقفع: نام او روزبه نام پدر داذویه - داذویه اسم قریه ای از قراء شیراز است - پدرش از درباریان دولت اموی بود از اینرو فرزندش (ابن مقفع) بواسطه فراهم بودن وسایل زندگانی و تربیت (چنانچه برای بزرگان و امراء فراهم است) زود نشو و نما نمود و تربیت یافت و مراحل کمال را زودتر از دیگران پیمود علت نامیدن ابن مقفع باین مقفع این است : موقعیکه پدرش از حجاج مامور جمع آوری خراج و مالیات در بلاد فارس گردید پدرش روزبه در بعضی از اموال جمع آوری شده خراج تصرف نمود و پدرش آن اندازه او را در این مورد کتک کاری کرد و چوبزد که انگشتان دست وی متشنج گردید و حالت ارتعاش بخود گرفت از این جهت او را ابن مقفع نامیدند .

«المقفع: المنکس الراس ابدأ - رجل مقفع الیهدین متشنجهما - المنجمد»
پس ابن مقفع در تربیت پدرش جدت و کوشش زیادی داشت و

چون ثروتمند و متمکن بود از روی اصول صحیح و درست او را تربیت نمود و بواسطه استعداد ذاتی وجودت وحدت جبلی که داشت در سنین جوانی و اوان شباب بیاباه ای رسید که نادر است و کمتر کسی میتواند بدان پایه برسد

مذهب و دین او: پدرش مذهب و دین زردشت داشت و او در حجر پدر تربیت یافت لذا دین زردشت داشت و خواندن و نوشتن و لغات فارسی را در اندک مدتی فرا گرفت و چون معاشر با مسلمین بود از آنان استفاده علمی مینمود و در تحت تربیت «آل اهتم» که آنزمان در بصره سکونت داشتند و مردمی صاحب فضل و ادب و اول فصاحت و بلاغت بودند از نظر ارتباط پدر ابن مقفع با آنان در تربیت ابن مقفع همت گماشته و سعی بدیخ مبذول داشتند و او در اثر معاشرت و مصاحبت با بزرگان و شناساندن عرب خطبات و جملات را حفظ نمود و اطلاعات زیادی در علوم و قواعد عربی بدست آورد و خطبه عربی انشاء نمود و پیوسته با بزرگان و اهل فضل و

معرفت و ادب اعراب معاشر صاحب و همواره در کسب استفا های علمی و ادبی سعی و کوش داشت (این نکته را باید یاد آورد نمود که بصره در زمان آل اهتم همگی آنها از فصحاء و بزرگان علم و ادب بودند از مراکز علمی ادبی بشمار میرفت و مرکز فقه و مجمع فصحاء و بلغاء و جایگ ادباء و محل توجه طلاب و محط نظر دانشمندان آن عصر بود.)

شباب و جوانی ابن مقفع

در سنین شباب و جوانی صیت و شهرت ابن مقفع زبانزد گردید و بفض و دانش مشهور و معروف شد بواسطه استعداد ذاتی و فرا گرفتن علم و ادب آوازه او باطراف اکناف منتشر و از اوان شباب جوانی کارهای بزرگ باو محو و محل توجه حکام و امراء واقع شد و مدتی سمت منشی گری حاکم بصره یزید بن عمر بن هبیره داشت و چندی نیز در نزد برادر هبیره داود در عراق سمت منشی گری را داشت و زمانیکه دولت اموی رو زوال گذاشت ابن مقفع به بحرین فرار کرد و چندی در بحرین بود تا از تقصیر او بواسطه فرار بحرین صرف نظر گردید و مور بقیه در صفحه ۲

و بخشش عباسیون قرار گرفت
 بعدا به بصره مراجعت کرد
 زندگانی و قتل ابن مقفع
 زمان حکومت عباسیین :
 عباسیان از تصحیر او صرف نظر
 بد ابن مقفع بعباسیین پیوست و
 ت صوهای سفاح - که عبارت
 ایمن - عیسی - اسمیل فرزندان
 بن عبدالله بن عباس میباشد. درآمد
 زمان حکومت عیسی کاتب او
 او در کرمان بدست عیسی از
 اختیار و اراده اسلام آورد
 من اسلام قبول کرد از اینجهت
 مقفع را عبدالله نامیدند و
 او را ابا محمد گفتند و در
 زمان معلم فرزند اسمعیل مذکور
 آن ایلام والی اهواز بود شد
 کندی کاتب سلیمان (که ذکرش
 بود و ولایت سلیمان نیز از
 ۱۳۳ تا سال ۱۳۹ هجری در
 خلافت سفاح بود
 در سال ۱۳۹ منصور سلیمان را
 لایت عزل و سفیان مهبلی را
 وی برگزید - این مقفع برای
 در کتابی از زبان یونانی در
 منطق بفارسی ترجمه کرد و
 مهم و بزرگی که مربوط
 ال صحابه و یاران منصور بود
 تحریر و نگارش در آورد
 بقیه در شماره آینده

نا امید، در گرفتن موش شیریم و
 در مصاف پلنگ موشیم. در موقع باران
 مثل گربه خود را بکنار دیواری می
 کشانیم و در وقت شکار ماهی خوشکل
 حوض تا نصف بدن خود را در آب
 فرو می دهیم و اعظیم غیر معظم متعبدیم
 نه عابد، متشاعریم نه شاعر، متفلسفیم
 که هیچ فلسفه نمیدانیم متنبی هستیم
 چونکه از طرف خدا نیامده ایم. متفرعن
 ما با فراعنه مصر نسبتی ندارد. بلبلیم
 و نمیخوانیم و غازییم و تخم نمیگذاریم
 بوقلمون و شتر گاو پلنگ و از
 این جور نامها دیگر برای ما اسامی
 مبتدلی است قاضی ما در شوه میگیرد
 یاسیان ما جواب است زانوارم مجبور
 و مستشار زانوارم می داریم و در آنها
 نسا امن است ، معلیم اما سواد
 نداریم مصلاداریم اما مصلی نداریم
 قاضی مملکت یسواد و ناپاک است
 اگر و هر شب پلنگ کندی بولنگی ما میشود
 و اگر ترا دادستان کنند رهروستان
 میشود سیدان ما علی هستیم سالی عجب
 مگر نمیگوئیم مسلمانیم! مسلمان!
 زلفعلی های اجتماع ما کلند و عین اللهها
 کور قدمعلی ها با ندارند هر که بخشش
 ندارد بخشعلی و گرم علی و بابا
 گرم است
 درم داران عالم را گرم نیست
 گرم داران عالم را درم نیست

بچشم خود سر مه میکشیم چلاق
 نیستیم اما « محض قشنگی » عصا
 بدست میگیریم همه مطیع بدون
 مطاع و همینطور مخدوم بدون
 خدمتکاریم یعنی خدمتکار داریم ولی
 خط ما را نمیخواند فرزند هستیم
 لیکن از پدر اطاعت نمیکنیم و بمادر بالاتر
 از اف میگوئیم بلکه بروی او تف
 میریزیم زندهای ما ناشزه اند پسران
 مادر حضور والدین پا روی پا
 میاندازند و دودسیگار هوا میکنند
 آخر چه میشود کرد سیستم تربیت
 سیستم فرنگی است از شجاعت فقط
 شینش را نگاه داشته ایم دختران ما
 بدون پروا با ستارگان اروپا و امریکا
 (البته از جنس مغزالف) مکاتبه
 عاشقانه دارند نامه عطر آلود میدهند
 و عکس امضاء شده دریافت میکنند
 شرم و حیا از میان برخاسته دیگر
 حنای ناصح رنگی ندارد پرده ها
 دریده ، عفاف و تقوی فرمولی مردود
 است و سخن کهنه پرستان که با سیستم
 کهنه میخواستند نیائی را بچرخانند
 دیگر خریدار ندارد ؟ مغزشان فاسد
 و بازارشان کاسد است حالا سیستم
 نو داریم ولی کو خریدار؟ گندم
 ما چونما است قدم نامبارک ما از دریا
 دود بر آورده است اسب ما در
 طویله خر شده و مادبان مانر
 بقیه در صفحه ۲۸